

تاریخ دریافت: ۹۴/۸/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۰/۲۰

معناشناسی عشق از نگاه عرفا با رویکرد به نظرات مولوی

زهرا کاشانیها^۱

چکیده:

سخن دل‌انگیز عشق، حدیثی است که اوراق دفتر اهل عرفان و ادب دوستان را آراسته است و با رایحه‌اش فضای جان خاکیان را عطرآگین ساخته و هستی، از جمله روح انسان را با شمیم خود تلطیف نموده تا برای اتصال به عالم ملکوت آماده و بلکه شائق گرداند. عشق اسرار و رموزی دارد که عرفای بسیاری در آثار خود به آن پرداخته و از آن راز گشایی نموده‌اند و آن را نیروی محرکه سیر انسان و بلکه همه موجودات به سوی حق تعالی می‌داند که در دل ذرات عالم نهاده شده و هیچ ذره‌ای در جهان وجود ندارد مگر این‌که در محور جاذبه حق در گردش است. در این مقاله که جنبه توصیفی دارد بر آن شدیم به عشق که کلید گنج هستی و اکسیر سعادت است، پرداخته و دیدگاه عارفان نامی را با رویکرد به افکار «مولوی رومی» مورد بررسی قرار دهیم تا در پرتو این حقیقت؛ جان‌هایی با بارقه عشق طراوت یافته و با تفکیک عشق حقیقی از مجازی بتوانند صهبای وجودشان را از محبت حق سرشار کنند که «یحبّهم و یحبّونه»، سخن آن معشوق سرمدی است.

کلید واژه‌ها:

مولوی، عشق، معناشناسی، محبت، معرفت.

پیشگفتار

آستان بلند مرتبه عشق، آستان با رفعتی است که بشر را در نیل کامل به آن و هم‌چنین تعریف آن عاجز نموده است، ولی با این حال تعاریف متعدد و گاهی متفاوت از عشق داده شده که برای ورود به بحث در این مقاله بدان پرداخته شده است. مولوی خود کسی است که معتقد است، با این‌که عشق از قدرت، عظمت و وسعت زیادی برخوردار است، در تعریف نگنجد و به بیان نیز نیاید.

آن‌چه مسلم است این است که عشق از مقوله دوست داشتن است و آن هم دوست داشتن زیاد که اگر مجازی نباشد و از شائبه شهوات به دور و از علایق نفسانی مجرد باشد، می‌تواند از کشش‌ها و گرایش‌های فطری میل به کمال بوده که ریشه در معرفت و شناخت داشته باشد.

لذا هرچه معرفت بیشتر گردد حب و دوستی بیشتر می‌شود. این نکته قابل دقت است که محبت بدون معرفت و ادراک قابل تصور نبوده، زیرا آن‌چه ناشناخته باشد، دوستی به آن تعلق نمی‌گیرد. مولوی هم عشق را زاییده معرفت و فرزند مشروع آن می‌داند.

این محبت هم نتیجه دانش است کی گزافه بر چنین تختی نشست
دانش ناقص کجا این عشق زاد عشق زاید ناقص، اما بر جماد

مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی، ستاره درخشان شعر و ادب فارسی، افتخار مشرق زمین است.

او متفکری است که عظمت اندیشه‌اش آن‌قدر والاست که به غیر از شعر و شاعری؛ ادب و عرفانش گشاینده رمز و راز هستی است و با تمایل زیبا و سخنان نغزش نردبانی به آسمان زده است چنان‌چه در مورد کلام خود می‌گوید:

نردبان آسمان است این کلام هر که زین بر می‌رود آید به بام

معناشناسی عشق از نگاه عرفا با رویکرد به نظرات مولوی / ۵۳

نی به بام چرخ کو اخضر بود بل به بامی کز فلک برتر بود
(فروزانفر، ۱۳۵۵، ص ۱۴۵)

بعضی از صاحب‌نظران بر اساس حدیث کنز معتقدند که خداوند متعال برای ظهور هستی، نخستین نسبتی را که برای خویش تعیین کرد، دوستی و عشق بوده است. زیرا او دوست داشت که شناخته شود و بر اساس همین عشق و دوستی بود که آفرینش را آغاز نمود. در نتیجه می‌توان گفت که اساس و بنیاد آفرینش بر عشق بوده است و غایت آن نیز جز بازگشت به آغاز، چیز دیگری نیست.

تحفه گرانبهای عشق و محبت، ارزشمندترین موهبت و هدیه الهی است که در دل ذرات عالم نهاده شده است، به طوری که همه چیز را در محور جاذبه و محبت حق قرار داده است.

عشق آن کیمیای هستی؛ نیرو و سبب عمده سیر و سیورورت انسان و بلکه همه جهان و جهانیان است.

در هر حال اهل عرفان حریم عشق را بلند مرتبه‌تر از عقل دانسته و معتقدند:

حریم عشق را در گه بستی بالاتر از عقل است کسی این آستان بوسد که سر در آستین دارد
(حافظ، غزل ۱۲۱)

آنان زندگی واقعی و جاودانه را نصیب عاشقان درگاه حق دانسته‌اند که دوامشان بر جریده عالم به ثبت رسیده است.

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما
(همو، غزل ۱۱)

و تنها وسیله آموختن درس مقصود از کارگاه هستی را عشق دانسته‌اند:

عاشق شو ورنه روزی کار جهان سرآید ناخوانده درس مقصود از کارگاه هستی
(همو، غزل ۴۳۵)

مولوی عشق را در درون جان انسان‌ها لازم دانسته، عمر بدون عشق را بر باد رفته تلقی می‌کند:

عمر که بی‌عشق رفت هیچ حسابش مگیر آب‌حیاتست عشق در دل و جانش پذیر
(مولانا، دیوان شمس)

او داروی هر بیماری را عشق قلمداد می‌کند:

شاد باش عشق خوش سودای ما ای طیب جمله علت‌های ما
(همو، دفتر اول)

و بر این اعتقاد است که بیماری‌های درونی چون کبر و خود بینی را نیز می‌زداید:
ای دوی نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما
(همو)

معنی عشق

معنای عشق چیست و آیا می‌توان از ماهیت آن آگاه شد؟ مولانا معتقد است. که عشق در
لفظ نمی‌گنجد و با لطافت بسیار چنین می‌گوید:

هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل‌گرم از آن
گرچه تفسیر زبان روشن‌گراست لیک عشق بی‌زبان روشتر است
چون قلم اندر نوشتن می‌شتافت چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت

باید گفت که حقیقت عشق فراتر از حد و شرح و بیان است.

بسیاری از عرفا و فلاسفه در باره عشق سخن‌ها گفته‌اند و بسیاری از آن‌ها، عشق را از

حد و تعریف خارج دانسته‌اند. خواجه عبدالله انصاری در رسالهٔ محبت می‌گوید:

«اگر بستهٔ عشقی خلاص مجوی و اگر کشتهٔ عشقی قصاص مجوی که عشق آتشی
سوزان است و بحری بی‌پایان است، هم جان است و هم جان را جانان است و قصهٔ بی-
پایان است و درد بی‌درمان است و عقل در ادراک وی حیران است و دل از دریافت وی
ناتوان است. نهان‌کنندهٔ عیان است و عیان‌کنندهٔ نهان است. اگر خاموش باشد دل را چاک
کند و از غیر خودش پاک کند، عشق درد نیست ولی به درد آورد. بلا نیست ولیکن بلا را به
سر مرد آورد. چنان‌که علت حیات است، هم‌چنان سبب ممات است، هرچند مایهٔ
راحت است پیرایهٔ آفت است. محبت محب را سوزد نه محبوب را و عشق طالب را
سوزد، نه مطلوب را.» (انصاری، ۱۳۴۷، ص ۱۲۵)

عرفا مفهوم عشق را از جمله مفاهیمی می‌دانند که قابل شناخت و معرفت و توصیف نیست. «مما یدرک و لا یوصف» است. برای مثال؛ محی الدین عربی می‌گوید: «هر فردی که در مقام تعریف عشق برآید، معلوم می‌شود که آن را نشناخته است و هر کسی که ادعا کند که من از عشق سیراب شدم، آن را درک نکرده است، زیرا انسان هرگز از عشق سیراب نمی‌شود. عارفان واقعی کسانی‌اند که قلبشان از حب و عشق الهی شکافته شد و جلال و عظمت پروردگار بردلشان تجلی کرده، آنان این موهبت را با چشم دل مشاهده کردند. این افراد خدا را می‌پرستند، اما نه به شوق بهشت و یا برای ترس از جهنم، بلکه فقط بدین خاطر او را می‌ستایند که او را دوست دارند و به او عشق می‌ورزند.» (ابن عربی، ص ۱۱۱- ابن سینا، ۱۹۷۲، ص ۳۸۸)

معنای لغوی عشق

واژه «عشق» معانی متعددی شده که در این جا به اهم آن معانی اشاره می‌شود. عشق از ریشه «عَشَقَ» است که به معنی میل زیاد و مفرط می‌باشد و در مورد وجه تسمیه عشق و اقتباس آن گفته‌اند: «عشق مأخوذ از عشقه است و آن گیاهی است که بر تنه هر درختی که پیچد، آن را خشک سازد و خود به طراوت خویش باقی بماند. پس هر عشقی بر هر تنی که برآید، محبوب را خشک کند و محو گرداند و آن تن را ضعیف سازد و روح و دل او را منور گرداند» (تهانوی، ۱۹۶۷، ۱۰۱۲)

حکیم و عارف بزرگ، مرحوم الهی قمشه‌ای معتقد است: «عشق، استعداد حب و محبت کامل به محبوب است، آن حالت محبت شدید، عشق است.» (الهی قمشه‌ای، ۱۳۶۳، ص ۵۲)

خواجه طوسی در شرح اشارات ابن سینا بر این نظر است که:
«والحب اذاً أفرط سُمیَ عشقاً» (طوسی، ج ۳، ص ۱۲۳) محبتی که از اندازه درگذرد و از حد فزون رود، عشق نامیده می‌شود.

معنی اصطلاحی عشق

در معنی اصطلاحی عشق نظرات بسیاری است که به مواردی پرداخته می‌شود. فارابی بر این نظر است که:

«ما تقول فی الذی عندالحق تعالی عن الحق فهناک صوره العشق.» (فارابی، ص ۱۳۶) آن-چه در نزد حق تعالی است، پس آن صورت عشق است. فارابی از حکما، در اصطلاح، عشق

را به دو گونه معنی کرده است:

«جوهری الهی است در وجود انسان که چون از آلودگی‌های ماده بی‌آلاید، مشتاق شییه خود می‌شود و به دیده عقل، خیر اول محض را مشاهده می‌کند و به سوی آن می‌شتابد. در این هنگام نور این خیر بر او افاضه می‌شود و با او متحد می‌گردد و لذتی را درک می‌کند که هیچ لذتی برابر آن نیست.» (همان)

البته بعضی معتقدند چون عشق نه محسوس است و نه معقول قابل تعریف علمی نیست، در حالی که در دو قلمرو حس و عقل تأثیر دارد و گویند از دو حال خارج نیست یا تعریف کننده خود عاشق است، چون عشق بر تمام وجود و اندیشه او چیره گشته، لذا وضع روانی مناسبی ندارد که تعریفی صحیح ارائه دهد و اگر دیگری که غم و درد عشق را نچشیده بخواهد تعریف از عشق دهد، باز هم ممکن نیست زیرا او نمی‌داند که عشق چیست. مرحوم محمدتقی جعفری بر این باور است:

«تعریف کننده عشق یا آدم عاشق است یا غیر عاشق. اگر معرف عشق آدمی عاشق باشد، مسلماً تعریف او صحیح نخواهد بود، زیرا این پدیده غیر عادی، به تمام اندیشه و مشاعر و اصول تعقل و منطق او مسلط شده و رنگ داده است و به اصطلاح مولوی مفاهیم موجود در این تعریف، بوی عشق می‌دهد.» (جعفری، محمدتقی، ج ۲، ص ۲۱۹-۲۱۷)

هرچه گوید مرد عاشق بوی عشق از دهانش می‌جهد در کوی عشق

«واژگانی را که عاشق در تعریف عشق به کار می‌برد، از ورود به حیطه حس و تعقل ممنوع شده است، بلکه خود آن مفاهیم امواجی از عشق است که عاشق برای نمودار ساختن وضع روانی اش اظهار می‌دارد. به یک اعتبار عاشق حتی از درک خود عشق که مخلوطی از انجذاب به زیبایی و عظمت و بایستی و نبایستی و متغیر و ثابت می‌باشد، ناتوان است. اگر تعریف کننده عشق؛ آدمی غیر عاشق باشد، به اضافه این که تعریف هیچ یک از پدیده‌های روانی و شناسایی آن، بدون دریافت شخصی امکان ندارد. این پدیده در هر فردی که به وجود بیاید تمام واحدها و جریانات روانی او را متحول کرده و شخصیت مخصوصی را می‌سازد که تنها فعلیت و جریان آن عشق مشخص کننده آن است، لذا مفاهیم به کار رفته در تعریف، جز مثنی مفاهیم تجرید شده از خواص عشق، چیز دیگری نخواهد بود و چون تحرک و هیجان خاص روانی که محصول اشتیاق عاشقانه است در تعریف حذف می‌شود، در حقیقت، مانند این است که خود عشق از تعریف عشق حذف شده است.» (همان)

به هر حال آنچه می‌توان در معنی عشق استنباط کرد این است که عشق همان میل و محبت شدید به محبوب است و هیچ موجودی غیر از انسان عاشق نیست چنانچه هیچ موجودی غیر از انسان عاقل نیست. البته این مسأله قابل تأمل است، زیرا عشق‌های انسانی و غیر انسانی تعاریف جدایی را می‌طلبد و مواردی که به غیر انسان بر می‌گردد با عناوینی چون، جاذبه، کشش، گرایش، شوق، ابتهاج و ... به کار می‌رود و عشق انسانی که خود تقسیماتی دارد در بخش اقسام عشق مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

عشق در ادعیه و روایات و قرآن مجید

روایات و ادعیه بسیاری وجود دارد که بعضی کلمه «عشق» و بعضی مفاهیمی را که تقریباً مترادف با آن است به کار برده است که ما در این قسمت به بعضی از آن‌ها می‌پردازیم و نیز در قرآن کریم مفاهیمی وجود دارد که به معنی عشق یا محبت زیاد است.

«کلماتی که در لغت عربی به مفهوم عشق و حالات شبیه به آن به کار برده می‌شود زیاد است از جمله: هوی، حب، عرام، وله، ود، عشق، لوع، لعج، تولیه، هیم، و... مفاهیم بعضی از کلمات، اعم از عشق به معنای اصطلاحی است، مانند هوی، حب، هیم و بعضی دیگر خواص و لوازم عشق را در بردارد مانند: وله و بتل و چند مورد هم از آن‌ها مفهوم عشق را دارا می‌باشد مانند هوی، عشق و لعج». (منصوری لاریجانی، ص ۸۸)

در قرآن مجید دو کلمه که مترادف با کلمه عشق است، «حب» و «ود» می‌باشد ولی خود کلمه عشق در قرآن وجود ندارد. اکنون به بعضی از روایات و ادعیه‌ای که کلمات مورد نظر ما در آن است می‌پردازیم.

۱- رسول اکرم (ص):

«مَنْ عَشَقَ فَعَفَّ ثُمَّ مَاتَ، مَاتَ شَهِيدًا». (کنز العمال، به نقل از کتاب پیدایش عشق)

کسی که در عشق پاک و صافی گردد و سپس بمیرد، شهید از دنیا رفته است.

۲- در حدیثی قدسی خداوند می‌فرماید:

«هرگاه بنده‌ای اشتغال من بر او غالب گردد او را در لذت ذکر خود فرو می‌برم و چون عاشق من شود من نیز عاشق او می‌شوم و هرگاه عاشق و معشوق یکدیگر شویم حجاب را از بین خود و او بر می‌دارم تا لذت حضور او دائمی شود و هرگز از این حالت خارج نگردد». (محمدی ری شهری، ج ۶، ص ۳۵۶)

در روایت فوق، فقط لفظ «عشق» به کار رفته و حدود چهار مرتبه تکرار شده است. در

حدیثی علی (ع) می‌فرماید:

«الهیجان عقوبه العشق، هجران عقوبت عشق است.» (مجلسی، ۱۴۱۱ق، ج ۷۸، ص ۱۸۰).

عشق سبب آفرینش و سریان عشق در هستی

گرنبودی عشق کی گشتی جهان گردش عالم زجذب عشق دان

مرحوم شبستری معتقد است:

«تمام ممکنات که تعبیر به عالم شده‌اند؛ مظهر حب ظهورند و حیرت‌زده و سرگشته عشقند چون سبب آفرینش و ایجاد عالم به موجب «فاحبیت آن اعرف» محبت ظهور و اظهار بوده است. البته در هر ذره آن محبت را سریانست پس همه عالم سرگشته و حیرت زده محبت عشقند و طالب مبدأ هستی.» (شبستری، ۱۳۶۵، ص ۱۲۵)

همه موجودات به اندازه ظرفیت و استعداد باطنی از محبت حق بهره‌مند می‌شوند و همه ذرات هستی از محبت الهی پرشده‌اند استاد همایی در این باره چنین می‌گوید:

«به عقیده عرفا همین جاذبه و عشق ساری غیر مرئی است که عالم هستی را زنده و بر پا نگه داشته و سلسله موجودات را به هم پیوسته است، به طوری که اگر در این پیوستگی و به هم بستگی، سستی و خللی روی دهد، رشته هستی گسیخته خواهد شد و قوام و دوام از نظام عالم وجود رخت برخواهد برست.» (همایی، ص ۴۰۷)

کششی که در طبع موجودات قرار دارد حکما عشق نام نهاده‌اند.

طبایع جز کشش کاری ندارند حکیمان آن کشش را عشق نامند

(واعظ کاشفی، ۱۳۴۴، ص ۷۸)

امام خمینی (ره) نیز هیچ ذره‌ای را از عشق خالی نمی‌داند:

«ذره‌ای نیست به‌عالم که در آن عشقی نیست بارک الله که کران تا به کران حاکم اوست

(خمینی، ۱۳۷۷، ص ۵۸)

صدرالدین شیرازی محبت و عشق را در همه موجودات حتی جمادات و نباتات ساری

دانسته و بلکه آن را مبدأ همه حرکت‌ها و سکون‌ها در همه چیز می‌داند او معتقد است:

«محبت خدا در همه موجودات - حتی جمادات و نباتات - ساری است و هم‌چنین نظر

داده‌اند که مبدأ همه حرکت‌ها و سکون‌ها در اجسام عالی و سافل، آسمانی و زمینی، همان

عشق و احد احد است و شوق به معبود صمد. اما آنان که در پرتگاه‌های نادانی سقوط کرده و در بیابان‌های غفلت سرگردان و به فرا چنگ آوردن متاع عالم ماده مشغولند، از فرط جهالت و بلاهت هدف خود را در عبادت و دیگر حرکتشان لذت‌ها و شهوت‌های آخرت قرار دهند، چرا که آن‌ها را همیشگی و لذیذتر از عالم دنیا دانند چنین کسانی را نسزد که به عشق مولی واصل گردند و در شمار بندگان او بشمار آیند - کسانی که منبع عشق معبودشان را که چشمه تسنیم از رشحات نعیم آن می‌جوشد به امید بهشت و ترس از دوزخ آلوده نسازند - اینان در وادی دیگر و آنان بودایی دگرند» (شیرازی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۹)

از جمله بزرگانی که قائل به سریان عشق در سراسر وجود می‌باشند، حکیم الهی ابن سینا می‌باشد او براین نظر است که عشق در بسایط و مرکبات، جانداران و بی‌جانان، مادیات و مجردات ساری و جاری است.

البته برای وجود سریان عموم عشق تمامی اشیاء و هویات، فلاسفه‌ای چون ابن سینا و ملاصدرا و دیگران تقریراتی را ذکر کرده‌اند که ما در این جا فقط استدلال ملاصدرا را به عنوان فصل الخطاب می‌آوریم و برای تقدیر از مساعی نگارنده کتاب گرانقدر «مبان فلسفی عشق» عین مطالب آن را نقل می‌کنیم:

مقدمه اول: همه هویات و موجودات، وجودشان و کمالاتشان از ذات خودشان سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه از علل فیاضه تراوش می‌شود... لاجرم باید از مبدأ دیگری افاده شود که آن مبدأ به تعبیر قدما «علل فیاضه» و به تعبیر ابن سینا «کامل بالذات» است. مقدمه دوم: چون که علل فیاضه در مرتبه عالی‌تر و راقی‌تر نسبت به این موجودات قرار دارند و التفات و عنایتی از آنان به سافل که مراتب پایین‌تر وجود هستند، صورت نمی‌گردد، «لا التفات للعالی بالنسبة إلى السافل و لا بالنسبة إلى کماله». (شیرازی، ۱۴۱۰، ج ۷، موقف ۸، فصل ۱۶، ص ۱۵۸)

نتیجه این‌که: صدرالمتألهین عشق را در کمون ذات هر موجودی ثابت و راسخ دانسته و همه موجودات جهان حتی جماد و نبات را دارای این گوهر نفیس و کیمیای ارزنده پنداشته، جناب ملاصدرا همه موجودات متنوع گوناگون را دارای یک معشوق و محبوب می‌داند که رسیدن به آن، همه را غرض است و همه آن‌ها به اقتضای طبیعت، که مشیت آفریدگار کل، به آن‌ها عنایت کرده و در آن‌ها به ودیعت نهاده، به طور جبری و تسخیری، به سوی آن غایت قصوی و مقصد اعلا رهسپار و رسیدن به آن را خواستارند تا پس از تحولات فراوان طبیعی و تطورات بسیار قهری و دگرگونی از نقص به کمال به حسب بعد و قرب نسبت به

محبوب حقیقی و معشوق ازلی، مختلف است، زمانی فرا رسد که به حکم تقدیر ازلی، به مطلوب خود نایل شده و به فوز قرب به محبوب نایل آیند. (خلیلی، ۱۳۸۲، ص ۱۱۶ - ۱۱۳)

تفاوت عشق و محبت و مراتب آن

در تفاوت عشق و محبت و مراتب عشق سخن‌ها گفته‌اند، بعضی این دو معنا را مترادف معنی کرده‌اند و بعضی نسبت عموم و خصوص مطلق بین آن دو قائل شده‌اند و بعضی دیگر یکی را کامل شده دیگری می‌دانند. که در مورد آراء مختلف به اختصار بحث خواهیم کرد:

عشق، محبت مفرط است و نسبت محبت و عشق، عام و خاص است؛ یعنی هر عشقی از محبت است ولی هر محبتی را عشق نگویند، پس ریشه عشق از محبت است و سیر آن از محبت تا عشق که غایت محبت است را «حرکت حبی» گویند. محبت و عشق هر دو از مراتب قرب الهی هستند که ریشه و اساس محبت از وجه غایت الهی بالجدبه و هدایت اولیه در سالک ایجاد می‌شود و از طریق سیر و سلوک و تقرب به نوافل به رفع موانع می‌پردازد تا این‌که معرفت اجمالی برای او حاصل شود و در اثر ادای نوافل و تقرب به آن، محبت به خدای تعالی در او شکوفا شود و وقتی این دو مرحله کامل شد عشق که جذبه‌ای طرفینی است حاصل می‌شود: «لا يزال العبد تتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احبته کنت سمعه و بصره....» (همو، ص ۱۱۶)

و سهروردی در این مورد چنین گفته است:

«محبت چون به غایت رسد آن را عشق خوانند و گویند که «العشق محبه مفرطه» و عشق خاص تر از محبت است زیرا که همه عشق محبت است اما همه محبت عشق نباشد و محبت خاص تر از معرفت است. زیرا که همه محبتی معرفت است اما همه معرفتی محبت نباشد. پس اول پایه معرفت است و دوم پایه محبت و سوم پایه عشق و به عالم عشق که بالای همه است نتوان رسید تا از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسازد...» (همان)

هر مهر که انتها پذیرد عشقست که ابتدا پذیرد
کز حد چو برون شود محبت عشقست به نزد اهل وحدت
(شیرازی، ج ۴، ص ۱۴۹)

همان‌طور که معلوم است از دیدگاه شیخ اشراق، هرگاه محبت از حد بگذرد تبدیل به

عشق می‌گردد. البته این نظریه مشهور است.

عده‌ای هم تفاوتی بین محبت و عشق نمی‌دانند:

البته این نکته قابل ذکر است که جناب ملاصدرا برترین مرتبه عشق را عشق حق به ذات

خود می‌داند:

«فهو اعظم الاشياء بهجته و محبة لذاته» (شیرازی، ج ۴، ص ۱۴۹)

و نظرات دیگر در باره محبت و عشق و مراتب آن‌ها گفته شده که بیشتر در این مقال

نمی‌گنجد.

رابطه عقل و عشق

برای درک بیشتر و بهتر معناشناسی عشق قبل از این که در مقام قیاس این دو معنی برآئیم،

قابل ذکر است که بدانیم بعضی عشق را برتر از عقل و بعضی عقل را ماوراء هر چیز از

جمله عشق دانسته‌اند.

در «حدیقه الحقیقه» حکایتی شیوا در کمال عشق وجود دارد که سنایی در آن به برتری

عشق نسبت به عقل پرداخته و در پایان اشعارش چنین نتیجه می‌گیرد که:

عشق برتر از عقل و از جان است لی مع الله وقت مردان است

(سجادی، ۱۳۶۱، ص ۱۰۸ - ۱۰۶)

و در جای دیگر سنایی اعمال انسانی را با عشق نکو دانسته است که اگر با عقل عمل

شود، امکان فریب شیطان در آن وجود دارد و معتقد است آن که اعمالش با عشق همراه است

به جانب خدای رحمان سیر خواهد کرد.

مرد را عشق تاج سر باشد عشق بهتر زهر هنر باشد

عاشقی بسته خرد نبود علت عشق نیک و بد نبود

(سنایی غزنوی، ۱۳۶۲، ص ۳۴)

و بالاخره او عقل را در برابر عشق عاجز دانسته و بر این نظر است که سرّ عشق را به

عقل نباید گفت:

عقل در کوی عشق ره نبرد تو از آن کورچشم، چشم مدار

کی توان گفت سرعشق به عقل کی توان سفت سنگ خاره به خار

(همو، ص ۴۲ - ۴۱)

این شاعر عارف معتقد است که خداوند عشق را به وسیله عشق به ذات خویش کمال بخشیده و عقل را نیز به وسیله عقل در بند کرده است و گرفتار استدلال نموده است.

عشق را داد هم به عشق کمال عقل را کرد هم به عقل عقال
(همو، ص ۹۴)

«عشق را در میان پرده‌های خون، گلزار هاست و عاشقان را با جمال عشق بی مانند حق کاره‌است و عقل را با عشق مناظره‌ای است بس جانانه و اعجاب آور و شرح ماجرا چنین است». (کامیاب تابشی، ۱۳۷۵، ص ۳۰۸)

مولانا در مورد قدرت و توان عشق و درماندگی عقل چنین اظهار نظر می‌کند:

عقل تا تدبیر و اندیشه کند رفته باشد عشق تا هفتم سما
عقل تا جوید شتر از بهر حج رفته باشد عشق بر کوه صفا
(مولوی رومی، ۱۳۶۲، ص ۹۹)

و بالاخره این نظر برای عده‌ای وجود دارد که:

عشق در هر دلی که سر برزد خیمه از عقل و علم برتر زد

و نجم الدین رازی بر این نظر است که:

«هم‌چنان که میان آب و آتش تضاد است میان عقل و عشق هم چنین است. پس عشق با عقل نساخت، او را بر هم زد و رها کرد و قصد محبوب خویش کرد». (رازی، ص ۵۴-۵۳)

نظر دیگر به نحوی مطرح می‌شود که از جهاتی برتری عقل را بر هرچیز از جمله عشق اثبات می‌کند. در این دیدگاه می‌توان گفت که عاشق هنگامی که در سوز عشق به سر می‌برد نمی‌تواند از ماهیت عشق سخن بگوید و آن را از غیر عشق جدا سازد و در این میان عقل و اندیشه است که می‌تواند ماهیت عشق را بیان کند. در این جا این پرسش مطرح می‌شود که آیا میان عقل و عشق تباین و تضاد حاکم است یا میان آن‌ها نوعی مناسبت و هم‌سویی وجود دارد که از دفتر عقل و آیت عشق مطالبی را برای خوانندگان محترم نقل می‌کنیم:

«در پاسخ به مطلب فوق می‌توان گفت: آیا همین امر که عقل می‌تواند در باره اسطوره سخن بگوید و به بررسی و تحقیق در باره حقیقت عشق پردازد دلیل این نیست که میان آن‌ها نوعی مناسبت و آشنایی وجود دارد؟ عقل از چنان احاطه و سیطره‌ای برخوردار است

که حتی می‌تواند امور نامعقول را نیز تعقل کرده و از این طریق آن‌ها را معقول سازد. در نظر بسیاری از حکمای اسلامی نخستین مخلوق عقل است و نفس از عقل صادر می‌گردد. البته اگر مطابق نظر اندیشمندان اسماعیلی طبیعت را نیز زاییده نفس بشمار آوریم، احاطه اشرف عقل بر کل کائنات محرز و مسلم می‌گردد». (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۰، ج اول، ص ۸۵)

اشاره به این مطلب لازم است که کسی چون مولانا جلال الدین مولوی آنچه را که در تضاد عقل و عشق مطرح می‌کند عقل جزوی است، چنانچه می‌گوید:

عقل جزوی عشق را منکر بود گرچه بنماید که صاحب سِرّ بود

و در جایی علم و حکمت و عشق، همه را زاییده لقمه حلال می‌داند:

علم و حکمت زاید از لقمه حلال عشق و رقت آید از لقمه حلال

این نکته روشن است که معرفت و عقل تنگاتنگ هم در حرکت‌اند و رابطه مستقیم با هم دارند و یکی بدون آن دیگری ممکن نیست. مولوی نتیجه معرفت را عشق می‌داند که آن زایل‌کننده همه زشتی‌ها و پدید آورنده همه خوبی‌ها و زیبایی‌ها است.

این محبت هم نتیجه دانش است کی‌گرافه بر چنین تختی نشست

دانش ناقص کجا این عشق زاد عشق زاید ناقص اما بر جماد

دانش ناقص نداند فرق را لاجرم خورشید داند برق را

در پایان این بحث سخنان نغز استاد ابراهیمی دینانی را به عنوان نتیجه‌گیری متذکر

می‌شویم:

«کسانی که از عشق به حق تبارک و تعالی سخن می‌گویند در این واقعیت تردید ندارند که حضرت ختمی مرتبت (ص) در عالی‌ترین مرتبه عشق به حق تبارک و تعالی قرار دارد. این اشخاص به این واقعیت نیز اعتراف می‌کنند که خاتم پیغمبران (ص) نه تنها از همه افراد بشر عاقل‌تر است بلکه او صادر نخستین و ظهور کامل عقل شناخته می‌شود.

به این ترتیب عاشق‌ترین اشخاص نسبت به حق تبارک و تعالی، عاقل‌ترین افراد نیز هست و در وجود این انسان کامل که از عالی‌ترین مرتبه کمال برخوردار است عشق و عقل متحد و هماهنگ گشته و اختلاف یا تقابل از میان برداشته می‌شود. اتحاد و هماهنگی عقل و عشق در مراحل عالی که شخص پیغمبر (ص) کامل‌ترین نمونه آن است یک امر پنهان و

پوشیده نیست بلکه این اتحاد و هماهنگی در خداوند که به عنوان وحی بر قلب حضرت ختمی مرتبت نازل شده نیز به نوعی انعکاس یافته است. البته باید به این نکته توجه داشت که واژه عشق در قرآن استعمال نشده ولی کلمه حب و مشتقات آن به نحوی آشکار مطرح گشته است. برای ارباب معرفت پوشیده نیست که آنچه از کلمه حب و مشتقات آن مستفاد می‌شود همان چیزی است که واژه عشق بر آن دلالت می‌کند... از تأمل در آیات قرآن به این نکته نیز می‌توان دست یافت که میان ادراکات حاصل آمده از حواس و آنچه از طریق عقل و قلب و فؤاد مستفاد می‌گردد فاصله و شکاف غیر قابل عبوری وجود ندارد. در بسیاری از آیات قرآن ادراکات حسی در ردیف ادراکات عقلی و قلبی قرار دارد». (ابراهیمی دینانی، ج اول، ص ۲۰-۱۹)

رابطه معرفت و عشق

به قاطعیت می‌توان مطرح کرد که منشاء و سرچشمه محبت و عشق، شناخت و معرفت است. اگر چه در عالم عشق، سخن از معرفت به میان نمی‌آید ولی محبت بدون معرفت حاصل نمی‌گردد.

بسیاری از عرفا بر این عقیده‌اند که معرفت یک موهبت و بخشش الهی است که از طریق تفضل حق تبارک و تعالی به شخص سالک داده می‌شود، در حالی که فلاسفه برای تحصیل معرفت تلاش و کوشش را لازم و ضروری شمرده و چنین می‌اندیشند که بدون کوشش کسی نمی‌تواند به مقام معرفت دست یابد. در میان اهل عرفان نیز کسانی را می‌شناسیم که برای رسیدن به مقام معرفت کوشش انسان را لازم می‌دانند، اگر چه در عین حال موهبتی بودن آن را نیز انکار نمی‌کنند. (ابراهیمی دینانی، ج اول، ص ۳۷-۳۶) می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که موضع عرفا در باب مسأله معرفت این است که آن‌ها مبدأ و منشأ همه امور را معرفت دانسته و غایت الغایات و پایان همه چیز را نیز به معرفت منتهی می‌دانند.

«عشق الهی یا عرفانی، عشقی است که به عقل و معرفت و مراتب والای علم و ادراک آمیخته است و هدف نزدیک آن تخلق به اخلاق الله و تهذیب و استکمال نفس و هدف اعلی و غایت قصوای آن اتحاد با ذات اقدس الهی و فنا در آن و بقاء یافتن به آن است». (خرمشاهی، ۱۳۶۸، ص ۱۹۴)

به هر حال در جمع بندی مطلب می‌توان چنین گفت که معرفت و محبت تنگاتنگ در

کنار هم حرکت می‌کنند، به طوری که هرچه معرفت بیشتر باشد به همان نسبت محبت ریشه دارتر خواهد بود و هر جا سرنخی از عشق و محبت حقیقی دیده می‌شود معرفت در آن جا، جای پا دارد و کمیت و شدت و ضعف این دو (محبت و معرفت) بستگی به هم دارد.

براین اساس است که اهل عرفان عشق به خدا را معلول عرفان و شناخت حق می‌دانند. «می‌توان ادعا کرد که منشاء محبت و عشق، معرفت است، بدین معنی که انسان کامل هنگامی که مراتب ترقی و تعالی روحی را پیمود و در طریق سیر و سلوک مرتبه‌ای یافت، گاهی حالتی به او دست می‌دهد که در آن حالت از هر چیز حتی از خود بیگانه و از جسم و جان ناآگاه می‌گردد و از زمان و مکان فارغ می‌شود و از فکر و نفس وارسته می‌گردد. در آن هنگام مست عشق شده و میان خود و معشوق واسطه‌ای نمی‌بیند و تفاوتی نمی‌گذارد و این همان عشق حقیقی است که این همه در باب آن سخن گفته می‌شود. درست است که در عالم عشق، سخن از شناخت و معرفت به میان نمی‌آید در این مسأله نیز تردید نیست که زبان عشق غیر از زبان حکمت و معرفت است ولی با این همه عشق بدون نوعی از معرفت جایگاه درستی نداشته و از معنی محصلی نیز برخوردار نیست». (ابراهیمی دینانی، ج اول، ص ۸۳ - ۸۲)

اقسام عشق

دقت در آثار فلسفی و عرفانی ما را به اقسام عشق‌ها آشنا می‌کند. به گفته صاحب کتاب مبانی فلسفی عشق، این تقسیم‌ها و به عبارتی ترکیبات از عشق یافت می‌شود: عشق حقیقی، عشق عقلی، عشق مجازی، عشق نفسانی، عشق طبیعی، عشق معنوی، عشق نطقی، عشق بهیمی، عشق الهی، عشق عقیف، عشق غریزی، عشق جسمانی، عشق ظاهری، عشق وضعی، عشق روحانی، عشق افلاطونی، عشق اکبر، عشق اوسط و عشق اصغر.

و از آنجایی که بیشتر این عشق‌ها را در یک دسته بندی می‌توان هم‌معنی و در یک راستا در نظر گرفت، لذا کل مفاهیم را در دو تقسیم بندی می‌گنجانیم:

دسته اول: عشق حقیقی، عشق اکبر، عشق عقلی، عشق الهی، عشق افلاطونی .

دسته دوم: عشق مجازی، عشق اصغر، عشق ظاهری، عشق نفسانی، عشق عقیف، عشق نطقی، عشق معنوی، عشق روحانی، عشق بهیمی، عشق طبیعی، عشق جسمانی، عشق وضعی .
عین القضاء همدانی اقسام عشق را چنین می‌داند: «عشق‌ها سه گونه آمد، اما هر عشقی درجات مختلف دارد، عشق صغیر است و عشق کبیر و عشق میانه. عشق صغیر عشق ماست

با خدای - تعالی - و عشق کبیر، عشق خداست با بندگان خود، عشق میانه دریغا نمی یارم گفتن که بس مختصر فهم آمده ایم...» (همدانی، ۱۳۴۱، ص ۸۹)

انواع عشق انسانی را می توان چنین تقسیم بندی نمود:

۱- عشق اکبر، عشق حقیقی، عشق الهی، عشق خدا، عشق عقلی، عشق افلاطونی .
۲- عشق اوسط، عشق مجازی (عشق انسان نسبت به غیر حضرت حق)، عشق حقیقی، عشق ظاهری (دو مصداق دارد یکی عشق به مجموعه بزرگ عالم، دیگر عشق به انسان کامل).

۳- عشق اصغر، عشق مجازی، عشق ظاهری (بر دو قسم است: عشق نفسانی، عشق عقیف، عشق روحانی، عشق معنوی، عشق نطقی و دیگر عشق غریزی، عشق جسمانی، عشق بهیمی، عشق طبیعی، عشق وضعی (پست)).

عشق حقیقی، عشق اکبر، عشق الهی، عشق خدا، عشق عقلی، عشق افلاطونی

انواع عشق اوسط که دوفرد دارد عشق به عالم کبیر عشق، عشق مجازی

عشق به انسان کامل، انسانی

الف- عشق نفسانی، عشق عقیف، عشق روحانی، عشق معنوی، عشق نطقی، عشق اصغر

ب- عشق غریزی، عشق جسمانی، عشق بهیمی، عشق طبعی، عشق وضعی (خلیلی،

محمدحسین، مبانی فلسفی عشق، ص ۶۷)

سؤالی که درباره عشق حقیقی و عشق مجازی مطرح می شود این است که آیا عشق

مجازی می تواند به عشق حقیقی منتهی گردد؟

در جواب می گوئیم که عده ای براین باورند که عشق مجازی چنین قدرتی را دارد. ابن

سینا در این رابطه چنین می گوید:

«اگر صورت نمکین و زیبایی را با دیدگاه عقلانی دوست بدارد، این عشق وسیله ای برای

افزایش در خیر خواهد بود. زیرا که این عاشق به موضوعی تمایل پیدا کرده است که از نظر

تأثیر به معشوق اول و محض نزدیک تر است و این محبت منهای برای اتصال به معشوق

حقیقی و تشبه به مفارقات است و خلاصه چنین عشقی را عقلاء به ظرافت و فتوت منسوب

می دانند.» (ابن سینا، ۱۴۰۰، ص ۳۸۸)

هم چنین ملاصدرای شیرازی عشق مجازی نفسانی را مرقاتی برای عشق الهی و نردبانی

جهت صعود و رسیدن به عشق مجازی می داند. البته صدرالدین شیرازی عشق مجازی را به-

طور مطلق و برای هر کسی و در هر شرایطی فضیلت ندانسته بلکه قید و شرط برای آن قائل

شده است. او در این باره چنین می‌نویسد:

«تمام فتنه‌گری و زیبایی‌های طبیعت نیز در اثر ارائه و ظهور صادق یا کاذبی است که نسبت به آن زیبایی مطلق دارد، معشوق حقیقی آن جمال و جلال نامتناهی است و محبوب مجازی قنطره و پل عشق حقیقی است.» (شیرازی، ج ۷، ص ۱۷۴)

در توجیه این نظریه می‌توان گفت که انسان تا زمانی که دل به عشق ندهد دائماً در حال گسترش و ازدیاد دلبستگی‌های مختلف است ولی در صورت دلبستگی به یک محبوب، دل و درون انسان از وابستگی‌های گوناگون رها گشته و با یک حرکت می‌تواند به عشق حقیقی برسد. ولی انسان‌های والایی که حب دنیا و دلبستگی‌های آن در دل آنان جایی ندارد و محبت الهی بدون واسطه در دل آنان می‌باشد، عشق مجازی را نمی‌توانند بپذیرند، چون محبت شیرین‌تری که همان عشق حقیقی است در جان و دل آنان رسوخ کرده است. مولوی عشق مجازی را از حکمت خدایی و قضا و قدر الهی می‌داند.

حکمت حق در قضا و در قدر کرده ما را عاشقان یکدیگر

آن‌چه از سخنان بوعلی و صدرا در باب عشق نفسانی یا نطقی فهمیده می‌شود طریقت و آلیت آن است نه موضوعیت و اصالت آن. وسیله‌ای برای تحریک احساسات اصیل معنوی و برانگیختن عواطف عمیق روحانی و بالمآل، دامی برای صید عشق حقیقی. همان‌گونه که عشق خدایی، اسطرلاب اسرار الهی است، عشق نفسانی هم اسطرلاب عشق الهی است.

خواص و آثار عشق

هر که را جامه ز عشقی چاک شد او ز حرص و جمله عیبی پاک شد

عشق چه از نوع مجازی و چه از نوع حقیقی بر سلوک و رفتار انسان عاشق اثر می‌گذارد و حرکات و سکنات او را تحت الشعاع قرار می‌دهد، به طوری که دیگران از حالات و رفتار شخص عاشق پی به وجود عشق در او می‌برد. ولی آن‌چه مسلم است عشق‌های مجازی آثاری دارد و عشق حقیقی ویژگی‌های مخصوص به خود که در این جا به بعضی از ویژگی‌های عشق حقیقی می‌پردازیم.

مولانا چنین خصوصیتی برای عشق قائل است:

* عشق سبب پاکی از حرص و عیب می‌شود.

هر که را جامه ز عشقی پاک شد او ز حرص و جمله عیبی پاک شد

* عشق دوی کلیه بیماری‌ها و طیب همه دردهاست.

شاد باش ای عشق خوش سودای ما ای طیب جمله علت‌های ما

* عشق سبب بالا رفتن جسم خاکی و شادی و چالاکی آن می‌گردد.

جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد

* عشق حقیقی در عاشق سبب جاودانی و تازگی است.

عشق زنده در روان و در بصر هر دمی باشد زغنچه تازه تر

* عشق سبب کمال می‌شود و از بین برنده نقص‌هاست.

در هوای عشق حق رقصان شوند هم‌چو قرص بدر بی‌نقصان شوند

* در عشق الهی فقط نسیم عشق حق است که حرکت دهنده است.

جز به باد او نجبید میل من نیست جز عشق احد سر خیل من

* عاشقی قرین بلا و سختی است.

هرکجا شمع بلا افروختند صدهزاران جان عاشق سوختند

* عشق بوجود آورنده صدق و راستی است.

دیدن دیده فزاید عشق را عشق اندر دل فزاید صدق را

* دل عشاق حقیقی جایگاه عشق پاک یزدانست برای غیر او جایی نیست.

اندر آن جز عشق یزدان کار نیست جز خیال وصل او دیار نیست

خانه را من روفتم از نیک و بد خانه‌ام پر گشت از عشق احد

در پایان نظر فیلسوف بزرگ ابن سینا را در مورد خواص و ویژگی عشق در اینجا نقل

می‌کنیم.

«انسانی که به بارگاه معرفت حضرت حق بار یافته و قلبش مالمال از محبت اوست، شوق ملاقات با محبوب و برچیده شدن تومار فراق در دریای آرزو و امیال او موج می‌زند و لذا او هراسی از مرگ نداشته و از صفت شجاعت بهره‌مند است، یعنی نهراسیدن از مرگ، بلکه دوستی و شوق دیدار یار، منشاء شجاعت و شهامت می‌شود، چرا که اصل و اساس

همه ترس‌ها و در نتیجه ذلت‌ها، به هراس از مرگ منتهی می‌شود». (ابن سینا، ۱۴۰۰، ص ۳۸۸)

نازنین بینی و زیبایی از دیگر ویژگی‌های عارف عاشق است. او نکوبین است و جهان و آن‌چه در آن است را زیبا می‌بیند چرا که، از جمال مطلق، جمال گرفته است. از دیدگاه عارف، نظام جهان به دور از هرگونه ناموزونی و نازیبایی و ناراستی و خطا و خلافی است و نظام احسن و اجمل بر جهان حاکم است و لذا عارف از آن جهت که همه جهان را متعلق به حق می‌داند بر همه عالم عاشق است.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

نتیجه‌گیری:

مرتبۀ عشق، آستان با رفعتی است که بشر را در نیل کامل به آن و هم‌چنین تعریف آن عاجز نموده است، ولی با این حال تعاریف متعدد و گاهی متفاوت از عشق داده شده. مولوی خود کسی است که معتقد است، با این‌که عشق از قدرت، عظمت و وسعت زیادی برخوردار است، در تعریف ننگجد و به بیان نیز نیاید. آن‌چه مسلم است این است که عشق از مقوله دوست داشتن است و آن هم دوست داشتن زیاد که اگر مجازی نباشد می‌تواند از کشش‌ها و گرایش‌های فطری میل به کمال بوده که ریشه در معرفت و شناخت داشته باشد. روایات و ادعیه بسیاری وجود دارد که بعضی کلمه «عشق» و بعضی مفاهیمی را که تقریباً مترادف با آن است به کار برده است که ما در این قسمت به بعضی از آن‌ها می‌پردازیم و نیز در قرآن کریم مفاهیمی وجود دارد که به معنی عشق یا محبت زیاد است. همه موجودات به اندازه ظرفیت و استعداد باطنی از محبت حق بهره‌مند می‌شوند و همه ذرات هستی از محبت الهی پرشده‌اند. بعضی عشق را برتر از عقل و بعضی عقل را ماوراء هر چیز از جمله عشق دانسته‌اند. منشاء و سرچشمه محبت و عشق، شناخت و معرفت است. اگر چه در عالم عشق، سخن از معرفت به میان نمی‌آید ولی محبت بدون معرفت حاصل نمی‌گردد. دقت در آثار فلسفی و عرفانی ما را به اقسام عشق‌ها آشنا می‌کند و از آنجایی که بیشتر این عشق‌ها را در یک دسته بندی می‌توان هم‌معنی و در یک راستا در نظر گرفت، لذا کل مفاهیم در مقاله دو تقسیم بندی شده است. عشق چه از نوع مجازی و چه از نوع حقیقی بر سلوک و رفتار انسان عاشق اثر می‌گذارد و حرکات و سکانات او را تحت الشعاع قرار می‌دهد، به طوری که دیگران از حالات و رفتار شخص عاشق پی به وجود عشق در او می‌برد.

منابع و مأخذ:

- ۱ - ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۳۸۰، دفتر عقل و آیت عشق، ج ۱، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ ۱.
- ۲ - ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۴۰۰هـ رساله العشق، قم، انتشارات بیدار، چ ۱.
- ۳ - _____، الاشارات و التنبیها، ۱۳۷۵ش، شرح محقق طوسی، ج ۳، انتشارات بلاغت، چ ۱.
- ۴ - التهانوی، اعلی بن علی محمد، ۱۹۶۷م، کشاف اصطلاحات الفنون، ج ۲، چاپ دوم، تهران، نشر خیام، چ ۲.
- ۵ - الهی قمشه ای، مهدی، ۱۳۶۳ش، حکمت الهی، عام و خاص، ج ۱، قم، انتشارات اسلامی، چ ۶.
- ۶ - انصاری، خواجه عبدالله، ۱۳۴۷، رسائل جامع، انتشارات مجله ارمغان، تهران، ۱۳۴۷ش.
- ۷ - جعفری، محمدتقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۲، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، چ ۳.
- ۸ - خرمشاهی، بهاءالدین، ۱۳۶۸ش، حافظ، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، چ ۳.
- ۹ - خلیلی، محمدحسین، ۱۳۸۲ش، مبانی فلسفی عشق از منظر ابن سینا و ملاصدرا، قم، بوستان کتاب، چ ۱.
- ۱۰ - خمینی، روح الله، ۱۳۷۷ش، دیوان شعر، علی اکبر رشاد، تهران، نشر عروج، چ ۱.
- ۱۱ - رازی، نجم الدین، مرصاد العباد.
- ۱۲ - سجادی، سیدجعفر، ۱۳۶۱ش، فرهنگ علوم عقلی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران، تهران.
- ۱۳ - سنایی غزنوی، ۱۳۶۲ش، منتخب حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، انتشارات امیرکبیر، تهران، چ ۲.
- ۱۴ - سهروردی، شهاب الدین، بی تا، مونس العشاق، تصحیح نجیب مایل هروی.
- ۱۵ - شبستری، محمود، ۱۳۶۵ش، شرح گلشن راز، تهران، نشر ظهوری، چ ۱. العربی.
- ۱۶ - شیرازی، صدرالدین محمد، ۱۴۱۰ق، الحکمه المتعالیه فی الاسفار اربعه، ج ۷، بیروت، دار الاحیاء التراث.
- ۱۷ - _____، ۱۳۸۱ش، کسراصنام الجاهلیه، تهران، انتشارات

الزهرا، چ ۱ .

۱۸- صلیبا، جمیل، فرهنگ فلسفی، ۱۳۶۶ ش، ترجمه: صانعی دره بیدی، تهران، انتشارات حکمت، چ ۱.

۱۹- عربی، محی الدین، ۱۹۷۲م، فتوحات مکیه، ج ۲، قاهره، الهیه المصریه العامه.

۲۰- فروغی، محمدعلی، بی تا، سیرحکمت در اروپا، ج ۱، بنگاه کتاب، چ ۳.

۲۱- قمی، شیخ عباس، ۱۳۷۶ش، مفاتیح الجنان، تهران، انتشارات تابان، چ ۴.

۲۲- کامیاب تابشی، نصراله، ۱۳۷۵ش، عشق در عرفان اسلامی، تهران، دارالتقلین، چ ۱.

۲۳- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۱۱ق، بحار الانوار، ج ۷۸ و ۷۳، تهران، انتشارات اسوه، چ ۱.

۲۴- محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۶۲ش، میزان الحکمه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ج ۶، چ ۱.

۲۵- منصوری لاریجانی، اسماعیل، ۱۳۸۰ش، پیدایش عشق، تهران، مؤسسه فرهنگی

انتشاراتی آیه، چ ۱.

۲۶- معین، محمد، ۱۳۶۰ش، فرهنگ فارسی معین، ج ۲، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ ۴.

۲۷- مولوی رومی، جلال الدین محمد، ۱۳۵۳ش، مثنوی معنوی، تهران، انتشارات

امیرکبیر، چ ۳.

۲۸- -----، ۱۳۶۲ش، کلیات شمس تبریزی، مقدمه استاد

فروزانفر، تهران، نشر پگاه، چ ۱.

۲۹- واعظ کاشفی، ملاحسین، ۱۳۴۴ش، لب لباب مثنوی، تهران، افشاری، چ ۲.

۳۰- همدانی، عین القضاة، ۱۳۴۱ش، تمهیدات، تصحیح: عقیف عسیران، تهران،

انتشارات دانشگاه تهران، چ ۲.